

پاسخ به مسئله گرتلر درباره معیار درون‌گرایی - برون‌گرایی در فلسفه ذهن

علیرضا مازاریان*

چکیده

یکی از مهم‌ترین پیش‌فرض‌های نادرست گرتلر این است که چون گمان می‌کند نظریهٔ دکارت یا دست‌کم نظریهٔ دکارت‌گرایی، طبق برداشت متعارف نظریه‌ای درون‌گرایانه است، پس باید معیار مطلوب ما برای ویژگی «نفسی برای شناسا» به گونه‌ای طراحی شود که حتماً نظریهٔ دکارت یا دست‌کم دکارت‌گرایی کماکان در زمرهٔ درون‌گرایی طبقه‌بندی شوند. این پیش‌فرض نادرست موجب شده است گرتلر در چهار معیار نخستین خود با منحصرساختن ویژگی‌های نفسی در ویژگی‌هایی دارای موقعیت مکانی خاص یا ماهیت فیزیکی خاص نتواند معیاری عام مطرح کند. همچنین به نظر می‌رسد دیگر سطور استدلال گرتلر نیز دچار مشکل‌اند. من در بخش پایانی، یک معیار جدید بازگشتی و یک تبیین غیربازگشتی برای این تمایز مطرح و از آن دفاع خواهم کرد. حتی اگر معیار مزبور پذیرفته نشود، با توجه به پیش‌فرض خطای گرتلر در مورد لزوم ارائهٔ یک معیار یا تعریف متفق‌علیهٔ هنجاری - توصیفی و همچنین خطاهای گوناگون روش‌شناختی که در مقالهٔ قبلی بیان شده است، مسئلهٔ گرتلر منحل خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

برون‌گرایی - درون‌گرایی، محتوای ذهنی، گرتلر، ضدفرد‌گرایی، ویژگی نفسی شناسا.

بری گرتلر، فیلسوف ذهن معاصر (Brie Gertler: 2012) در سال‌های اخیر کوشیده است با طرح مسئله‌ای جدید نشان دهد مناقشه برون‌گرایی - درون‌گرایی در فلسفه ذهن دارای مشکل عدم وضوح و معیار متفق علیه است. او برای اثبات این مدعا معیارهایی پیشنهاد داده است. یکی از مهم‌ترین پیش‌فرض‌های گرتلر این است که او چون گمان می‌کند نظریه دکارت یا دست‌کم نظریه دکارت‌گرایی، طبق برداشت متعارف نظریه‌ای درون‌گرایانه است، پس باید معیار مطلوب ما برای ویژگی "نفسی برای شناسا" (intrinsic properties to the thinker) به گونه‌ای طراحی شود که حتماً نظریه دکارت و یا دست‌کم دکارت‌گرایی کماکان در زمره درون‌گرایی طبقه‌بندی شوند. من هم درباره اتقان آن گمان و هم درباره آن لزوم مفروض تشکیک خواهم کرد. این پیش‌فرض نادرست موجب شده است گرتلر در چهار معیار نخستین خود با منحصر ساختن ویژگی‌های نفسی در ویژگی‌هایی دارای موقعیت مکانی خاص (spatial location) و یا ماهیت فیزیکی خاص (physical nature)، نتواند معیاری عام مطرح کند و در ادامه به بررسی این مشکل و نیز اشکالات دیگر در استدلال گرتلر خواهم پرداخت.

نقدهای تفصیلی

من در این بخش می‌کوشم معیارهای پیشنهادی گرتلر را به تفصیل نقد کنم. در بخش نقد روش شناختی^۱ روشن شد که لزومی در پذیرش پیش‌فرض گرتلر (ارائه تعریفی که هم معیارهای هنجاری را داشته باشد و هم به لحاظ توصیفی - تاریخی با طبقه‌بندی مرسوم تعارض نداشته باشد) نیست، ولی حتی اگر فرض اولیه او را بپذیریم که فعلاً در سطح نقد تفصیلی چنین تلقی می‌کنیم، باز هم نتیجه مد نظر او درست نخواهد بود. هدف من در نقد تفصیلی این است که نشان دهم اگرچه معیارهای پیشنهادی گرتلر

۱. نک: بخش اول مقاله نگارنده در: نقد و نظر، ۱۳۹۷، ش ۸۹.





مقتضیات فرض اولیه‌اش را برآورده نمی‌سازد، درعین حال نباید به درستی نتیجه‌ای که او می‌رسد، باور پیدا کرد. مشکل معیارهای پیشنهادی گرتلر در شیوه طراحی آنهاست، نه در ذات آنها. همان ذات با آرایشی دیگر به‌خوبی به کار خواهد آمد؛ به همین دلیل، اگر معیاری با شیوه جدید طراحی کنیم، می‌توانیم مقتضیات پیش‌فرض او را برآورده سازیم. من با معیار جدیدی که در بخش پایانی نوشتار ارائه می‌دهم، می‌کوشم مقتضیات پیش‌فرض اولیه او را برآورده سازم و به تبع نتیجه مفروض او کاذب خواهد بود، اما معیارهایی که او پیشنهاد می‌دهد بر اساس متدولوژی پژوهشی اشتباه او، که درهم آمیزی نکات هنجاری با تاریخی - توصیفی است، نمی‌تواند با آن فرض سازگار باشد. او پس از رد تمام معیارها به این نتیجه می‌رسد که در مناقشه برون‌گرایی - درون‌گرایی هیچ‌تظر واحدی وجود ندارد که یک طرف مناقشه قبول داشته باشند و طرف دیگر قبول نداشته باشند.

من در این بخش، با نقد یکایک معیارها به تدریج این نکته را روشن می‌سازم که خطای روشی گرتلر چگونه او را به آن نتیجه اشتباه رسانده است؛ به همین منظور، با اینکه در پاره‌ای موارد نقد موردی او را به برخی معیارها تأیید می‌کنم و حتی گاه خود نقدی جدید نیز بر فهرست نقدها می‌افزایم، اما درنهایت می‌کوشم معیار جدیدی ارائه دهم که مقتضیات پیش‌فرض او را برآورده سازد و درعین حال نتیجه ادعایی او را رد کند. درواقع به نظر من با توجه به مقتضیات فرض اولیه گرتلر باید به معیاری عام‌تر نظیر معیار پیشنهادی من که از اصطلاحات وجودشناختی گوناگون بهره می‌برد، بیندیشیم. معیارهای پیشنهادی گرتلر برخلاف معیار بازگشتی که من طرح خواهم کرد، نمی‌توانند با فرض اولیه او سازگار باشند؛ چون وی آنها را برخلاف مقتضیات فرض اولیه‌اش با سوگیری وجودشناختی خاصی طراحی کرده است. برای اینکه ساختار نقد من روشن‌تر شود، استدلال گرتلر را صورت‌بندی می‌کنم:

۱. هر تبیین کافی از درون‌گرایی - برون‌گرایی باید به مفهوم نفسی برای شناسا تمسک کند.

۲. معیارهایی که من (گرتلر) طراحی می‌کنم، دست‌کم یکی از مشکلات سه‌گانه (تعهدات وجودشناختی نامربوط، نااطلاع بخشی و تعارض با طبقه‌بندی‌های تاریخی) را دارند. پس همه معیارها شکست می‌خورند.

۳. مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی درباره محتوای ذهنی نمی‌تواند نجات پیدا کند.

نتیجه: بهتر است فیلسوفان این بحث را رها کنند و به بحث‌های دیگر بپردازند. روشن است که همه سطور این استدلال مشکلات خاص خود را دارند. «باید» در سطر اول بی‌دلیل است، همان‌طور که تایلر برج (Burge, Tyler) نیز به مشکلات خاص نفسی (intrinsic) یا نفسی اشاره می‌کند و من نیز به تفصیل درباره تمایز درونی و نفسی توضیح دادم. در سطر دوم نیز معیار بازگشتی که من طراحی می‌کنم، یک مورد نقض برای «همه معیارها» است. معیارهای دیگر که در آینده نیز بر اساس شباهت خانوادگی پی‌ریزی می‌شوند، نیز ناقض «همه» خواهند بود. سطر سوم نیز کاذب است و درنهایت نمی‌توان به نتیجه قائل شد.

نقد معیار اول (معیار فضایی - فیزیکی)^۱

به نظر می‌رسد نقد گرتلر درباره خنثی نبودن وجودشناختی معیار اول تا حدودی درست است. این معیار نمی‌تواند شامل دیدگاه‌هایی شود که ویژگی‌های نفسی را غیرفیزیکی می‌دانند؛ برای مثال، یک دوگانه‌انگار جوهری (Substance-dualist) همچون دکارت می‌تواند ادعا کند که ما ویژگی‌هایی غیرفیزیکی داریم که حتی اگر آنها درون محدوده مکانی - فیزیکی پوست ما متمثل نشده باشند، باز هم برای ما (مثلاً برای روح غیرمادی ما) ویژگی‌هایی نفسی یا غیراضافی اند.

۱. ویژگی F (به عنوان یک ویژگی که S متمثل می‌بخشد) برای S (به عنوان یک شناسا) یک ویژگی نفسی است، اگر و تنها اگر F یک ویژگی فیزیکی باشد که درون محدوده فضایی که پوست S تشکیل داده، متمثل شده باشد.





اما دربارهٔ این نکته که دکارت را باید در گروه درون‌گرایان تلقی کرد، باید قدری بیشتر احتیاط کرد. من به‌اجمال باید این نکته را توضیح دهم. تایلر برج در یادداشت خویش درباره این فراز از مقالهٔ من اعلام کرد که به باور او دکارت برون‌گراست. این باور شاید برای کسانی که طبقه‌بندی‌های متعارف را درست تلقی می‌کنند، شگفت باشد، اما در عرصهٔ کاوش‌های فلسفی نباید از امور شگفت و خلاف‌آمد عادت هراسید. بر اساس گفت‌وگوهای شفاهی، عمده دلیل برج برای این رأی این بود که دکارت، اگرچه ذهن را یک جوهر غیروابسته به محیط فیزیکی می‌داند، این جوهر را (همراه با همهٔ اذهان) به جوهری دیگر (خدا) که بیرون از آن است، وابسته محسوب می‌کند. پس می‌توان گفت دکارت به یک معنا برون‌گرا یا ضدفردگراست. البته روشن است که دکارت - طبق یک تفسیر به‌نسبت مشهور - به وابستگی ذهن به جواهر فیزیکی خارج از ذهن باور ندارد، اما برون‌گرایی یا ضدفردگرایی فیزیکی تنها تقریر برون‌گرایی یا ضدفردگرایی نیست. برون‌گرایی دکارت را می‌توان برون‌گرایی غیرفیزیکی نامید، اما به هر روی باز هم برون‌گرایی است؛ یعنی بر اساس آن حالات ذهنی کاملاً بر امور فردی و درونی مبتنی نیستند و بر امری بیرونی یا غیرفردی (خدا) نیز وابسته‌اند. بی‌تردید برون‌گرایی سطوح یا تفسیرهای گوناگون دارد. برج پیش‌تر نیز در چند مقاله به تفصیل دربارهٔ این پرسش، سخن گفته است (2003 & 1986c). تفسیر رأی دکارت در این امر نیازمند پژوهشی چندجانبه است. البته روشن است که این تفسیرپذیری و داشتن تقریرهای گوناگون ویژگی انحصاری برون‌گرایی نیست. قاعدتاً همهٔ ایسم‌ها یا گرایش‌های فلسفی چنین‌اند. نسبی‌گرایی، مطلق‌گرایی، مادی‌گرایی، مجردگرایی و هر گرایش فلسفی دیگری علی‌الاصول می‌تواند با تفسیرها و تفصیل‌های گوناگونی همراه باشد.

افزون بر برج، فارکاس نیز که از چهره‌های مؤثر در پژوهش‌گرتر است، تردیدهایی دربارهٔ طبقه‌بندی متعارف نسبت به دکارت دارد. او دربارهٔ این دشواری در تفسیر دکارت چنین می‌نویسد: «نظریهٔ دکارتی ذهن غالباً به‌عنوان کانون درون‌گرایی در

نظر گرفته می‌شود، اما دلیلی که دکارت بر اساس آن درون‌گرا دانسته می‌شود، نمی‌تواند این باشد که بر اساس نظریه او، حالات ذهنی بر اساس حالات بدنی متفرد می‌شوند. پس فهم متداول این نکته را تبیین نشده رها می‌کند که به چه معنا دکارت‌گرایی یک نظریه درون‌گرا دانسته می‌شود» (Farkas, 2003: p.189).

نقد معیار دوم (معیار ویژگی فیزیکی بدنی یا غیروابسته به محیط)^۱

گرتلر ادعا می‌کند که معیار دوم مشکلات وجودشناختی معیارهای قبلی را ندارد، ولی به نظر من این معیار هنوز مشکل وجودشناختی دیگری دارد که گرتلر به آن توجه نداشته است. مشکل این است که باورهای ریاضیاتی یا منطقی در مقام تمثیل بر هیچ‌یک از مشخصات محیط بیرون از محدوده فضایی پوست مبتنی نیستند؛ چون ما می‌دانیم که ویژگی‌های ریاضیاتی یا منطقی در هیچ جا یا مکانی قرار ندارند. پس بر اساس بند (ب) این معیار، باورهای ریاضیاتی یا منطقی، برای شناسا، ناگزیر نفسی تلقی خواهند شد، ولی روشن است که در مقام طراحی یا تعریف معیار، معیار نباید به این صورت و با سوگیری قبلی مطرح شود؛ زیرا این خود جای سؤال دارد که آیا این باورها برای شناسا نفسی یا اضافی هستند و درون‌گرا و برون‌گرا پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش خواهند داد. این مشکل نشان می‌دهد که پیش‌زمینه‌ای که گرتلر بر اساس آن عمده معیارهایش را طراحی می‌کند، نادرست است. این پیش‌زمینه اشتباه، بی‌جهت بحث موقعیت مکانی را در بحث معیار برای نفسی و به تبع در مناقشه برون‌گرایی - درون‌گرایی پیرنگ می‌کند. حال آنکه بحث اصلی در این مناقشه بر سر تفرد (individuation) است، نه موقعیت. برون‌گرا و درون‌گرا هر کدام می‌توانند مواضعی مشابه یا متفاوت درباره موقعیت و جایگاه محتوای ذهنی یا حالات و رویدادهای ذهنی داشته باشند، اما بحث

۱. ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر یا: (الف) F یک ویژگی فیزیکی باشد که درون محدوده مکانی متقوم به پوست S متمثل شده باشد، یا (ب) متمثل کردن F از سوی S به لحاظ متافیزیکی بر هیچ کدام از مشخصات فیزیکی محیط مبتنی نباشد.





اصلی بر سر این است که آیا این امور ذهنی به لحاظ تفرد خویش بر امور بیرونی یا غیرفردگرایانه نیز وابسته‌اند یا نه؛ به همین دلیل، ما می‌توانیم درون‌گرایی مادی‌انگارانه نظیر نظریه دینت و فودر یا برون‌گرایی غیرمادی‌انگارانه نظیر رأی برج داشته باشیم.

چه بسا گرتلر یا مدافع رأی او بخواهند به این نقد چنین پاسخ دهند که او می‌تواند معیار فضایی را به باورهای مربوط به محیط محدود سازد و از آنجا که باورهای منطقی یا ریاضیاتی باورهایی درباره محیط نیستند، معیار مزبور اساساً به این قبیل باورها ناظر نیست. من در برابر می‌توانم همچنان اشکال را وارد بدانم؛ چون این معیار جدید که صرفاً به باورهای مربوط به محیط (و نه هر باوری) مربوط است، برای ارائه یک نظریه درباره آنچه قرار است آن را در واقع تبیین کند، کافی نیست. بر اساس فرض، ما چون به تبیین ویژگی‌های فکر یا باور نیاز داشتیم، پس در پی معیاری برای تمایز ویژگی‌های نفسی شناسا از ویژگی‌های اضافی شناسا بودیم، پس نمی‌توانیم معیاری غیرجامع ارائه کنیم که صرفاً به تبیین برخی باورها (باورهای مربوط به محیط) و نه همه باورها پردازد.

نقد معیار سوم (معیار ویژگی داخل محدوده پوست یا غیروابسته به محیط)^۱

به نظر می‌رسد سخن گرتلر درباره اینکه آزمایش فارکاس تقریباً برابر یا موازی با آزمایش پاتنم است، درست نباشد. به باور من آزمایش پاتنم واجد نکته مهمی به لحاظ دیالکتیک است که آزمایش فارکاس فاقد آن است. جدا از نکته حضور آب در بدن ساکنان زمین که یک اشکال کوچک و اجتناب‌پذیر برای آزمایش پاتنم است و به راحتی می‌توان آن را با عنصر شیمیایی دیگر که در بدن دو همزاد نیست، مثل آرگون، جایگزین کرد، این آزمایش در رد دیدگاه‌های درون‌گرایانه مشکل دیالکتیکی دیگری ندارد. نکته جالب در آزمایش شبه پاتنمی من (مورد آرگون) و همچنین در آزمایش‌های

۱. ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر (الف) F درون محدوده فضایی تعریف شده با پوست S متمثل شود، یا (ب) متمثل کردن F از سوی S به لحاظ متافیزیکی بر هیچ یک از مشخصات محیط بیرون از محدوده فضایی پوست S مبتنی نباشد.

اصیل برون‌گرایان مثل آزمایش آرتروز این است که ما از حیث یک امر (مثلاً نبود آرگون در بدن دو همزاد یا وجود التهابی یکسان در ران دو همزاد) مشابهتی تام و تمام داریم، اما درعین حال معنای واژگان یا حالات ذهنی افراد با توجه به تغییر محیط فراتر از فرد یکسان نیست. بی‌تردید در طراحی و پی‌ریزی این آزمایش‌های فکری، مشابهت درونی، دست‌کم از حیث یک امر به‌لحاظ دیالکتیکی، مهم بوده و به‌عمد در نظر گرفته می‌شده است. یکی از اهداف دیالکتیک در پی‌ریزی آزمایش‌های شبه‌پاتنمی این است که نشان داده شود حتی در حالتی که به‌لحاظ درونی همزادها یکسانند، اما باز هم تفاوت در معانی وجود دارد، پس معنا بر آن امر یا امور درونی یکسان مبتنی نیست، ولی در آزمایش فارکاس چنین مشابهت یا یکسانی درونی‌ای نه در کل حالات درونی و نه حتی درباره باکتری مورد نظر وجود ندارد. درست است که در آزمایش فارکاس هم درنهایت با دو محتوای متفاوت مواجهیم، این آزمایش با توجه به تفاوت درونی دو همزاد دارای دو باکتری، به‌لحاظ دیالکتیکی چنان ضعیف است که توان مقابله با درون‌گرایی را ندارد. پس نمی‌توان پذیرفت که آزمایش فارکاس آزمایشی شبه‌پاتنمی است.

برای روشن‌تر شدن نکته پیش‌گفته دوباره تأکید می‌کنم که برای ساختن سناریویی شبه‌پاتنمی که به‌لحاظ دیالکتیک توان مشابهی داشته باشد و بتواند ما را به اهداف برون‌گرایانه، هرچند گامی نزدیک‌تر کند، حتماً باید دست‌کم به‌لحاظ یک امر درونی یکسانی یا مشابهت داشته باشیم. درست است که با توجه به تفاوت جاذبه و امور مربوط به فضا - زمان نمی‌توانیم ادعا کنیم دو همزاد در زمین و دوقلوی زمین به‌لحاظ درونی دقیقاً و کاملاً این همانند،^۱ ولی می‌توانیم ادعا کنیم در سناریوی شبه‌پاتنمی من، دو

۱. در نوشتارهای آغازین برون‌گرایان در سده بیستم، همچون مقالات اولیه پاتنم، معمولاً ادعا می‌شد که می‌توان به‌روشنی و آسانی فرض کرد که دو همزاد به‌لحاظ فیزیکی و درونی کاملاً این همانند، ولی در دو محیط متفاوت (مثل زمین و دوقلوی زمین و یا جامعه زبانی بالفعل و جامعه زبانی خلاف واقع) قرار دارند، اما این ادعا درست نیست؛ زیرا اکنون به‌روشنی می‌دانیم که ناممکن است که دو شخص در دو محیط فیزیکی متفاوت وجود داشته باشند و به‌لحاظ فیزیکی این همان باشند. تفاوت در مکان، جاذبه و اموری از این دست، قطعاً در





همزاد دست کم به لحاظ اینکه درون بدنشان آرگون وجود ندارد یا در سناریوی برج، دو همزاد به لحاظ اینکه در ران خود دچار التهاب هستند، یکسانند.

به لحاظ تاریخی ما بسیاری نظریه‌ها را در قرن پیش درباره تبیین حالات و رویدادهای ذهنی یا به تعبیر گرتلر درباره ویژگی‌های فکر دیده‌ایم که از ابتدای این حالات، رویدادها و ویژگی‌ها بر امور درونی حمایت کرده‌اند. یکی از اهداف اصلی آزمایش‌های شبه‌پاتنمی و شبه‌برجی انکار این گونه نظریه‌هاست. پس ناگزیر به لحاظ دیالکتیکی باید مشابهنی درونی میان دو همزاد فرض کنیم و بعد نشان دهیم که با تغییر بیرونی، ویژگی‌ها و حالات و رویدادهای ذهنی تغییر می‌کنند. پس آنها بر رویدادها و حالات درونی مبتنی نیستند.

در اینجا نکته مهم دیگری باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد دیدگاه گرتلر، در شیوه تلقی یا تفسیر او از آزمایش‌های برج و پاتنم ریشه دارد. حتی اگر ما فرض کنیم این شیوه درست است، از موضوع اصلی چالش درون‌گرایی - برون‌گرایی بسی به دور است. می‌توان برای پیش‌برد بحث چنین فرض کرد که تفاوت فیزیکی میان دو همزاد، صرفاً تفاوتی درونی باشد، نظیر آنچه در آزمایش شبه‌فارکاسی ادعا می‌شود. حال باز جای این پرسش باقی می‌ماند که آیا این تفاوت‌های فیزیکی درونی (مثل وجود دو باکتری متفاوت در بیمار مننژیتی زمین و بیمار تی مننژیتی دوقلوی زمین) بر حالات ذهنی مزبور (مثل اینکه باور همزاد زمینی درباره مننژیت است، ولی باور همزاد دوقلوی زمین درباره تی مننژیت است) به چه شیوه‌ای تأثیر می‌گذارند. آیا تأثیر تفاوت‌های فیزیکی مزبور به لحاظ متافیزیکی به شیوه‌ای است که فیلسوف مادی‌انگار یا نظریه‌پرداز معتقد به ابتنا (Supervenience) ادعا می‌کند؟ یا اینکه این تفاوت‌های فیزیکی با قرار داشتن در

→ وضعیت فیزیکی درونی آنها تأثیر می‌گذارد. برج به این اشتباه در آزمایش‌های برون‌گرایانه اولیه در گفت‌وگوهای شفاهی با بنده تصریح کرده است. اما من در این نوشتار می‌کوشم با تثبیت دست کم یک مشابهنی درونی در میان دو همزاد (مثلاً تصریح به وجود التهاب در ران هر دو همزاد در آزمایش آرتروز یا فقدان آرگون درون بدن دو همزاد در آزمایش شبه‌پاتنمی)، آزمایش‌های مزبور را به گونه‌ای بازسازی کنم که توان دیالکتیکی آنها از این حیث محفوظ بماند.

رابطه‌ای با کاربرد زبان‌شناختی یا ذهنی فرد تأثیر می‌گذارند؛ زیرا حالات ذهنی محتوای خود را از طریق نسبت‌های علیّی - ارجاعی (Causal-referential) با موضوعشان (حتی اگر بپذیریم که موضوعشان به لحاظ فیزیکی درونی است) به دست می‌آورند؟ پاسخ درست این است که روابط معناشناختی (Semantical) و شکل‌دهنده محتوا و نه روابطی نظیر ابنتا، تفاوت‌های مزبور در حالات ذهنی (مثل تفاوت دو باور آن دو همزاد) را تعیین می‌کنند. پس می‌توان یک بیماری درونی را موضوعی محیطی تلقی کرد. نوعی از روابط میان ذهن و بدن که درون‌گرا فرض می‌گیرد، با نوعی از روابط که برون‌گرا یا ضدّ فردگرا فرض می‌گیرد، بسیار متفاوت است. برون‌گرا یا ضدّ فردگرا روابطی را فرض می‌گیرد که علیّی، ارجاعی و شکل‌دهنده محتوا باشد. درون‌گرا یا فردگرا به دلیل دیدگاه‌هایی خاص در مسئله ذهن - بدن (مثل یک دیدگاه مادی‌انگاران یا معتقد به نظریه ابنتا) روابطی را فرض می‌گیرند که خودشان تعیین‌کننده حالت‌اند. آزمایش‌های فکری ضدّ فردگرایانه یا برون‌گرایانه بر موضعی خاص درباره مسئله ذهن - بدن مبتنی نیستند؛ هر چند همراه با مقدماتی دیگر پایه‌ای را برای روشن ساختن مسئله ذهن - بدن ارائه می‌دهند. این آزمایش‌های فکری بر شهودهایی درباره شروطی علیّی و معناشناختی که یک حالت ذهنی را همان حالتی می‌سازند که هست، وابسته‌اند. این شروط مشخص می‌کنند که فرد به چه چیزی ارجاع می‌دهد و اینکه محتواهای بازنمودی (representational contents) فرد چیستند.

نقد معیار چهارم (معیار ویژگی غیروابسته به محیط)^۱

مشکل جدی معیار چهارم همان مثال نقض باورهای ریاضیاتی و منطقی است که در مورد تقریر پیشین نیز گفته شد. جدا از آن اشکال، گرتر گمان می‌کند در آزمایش فارکاسی جدید با توجه به تغییر سناریوی اصلی فارکاس، باکتری‌ها صرفاً در دو بدن

۱. ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر F به لحاظ متافیزیکی بر هیچ یک از مشخصات محیط بیرون از محدوده مشخص شده با پوست S وابسته نباشد.





وجود دارند، پس ما دو محیط متفاوت را نخواهیم داشت. به نظر می‌رسد این نیز خطای دیگر گرتلر باشد. بی‌گمان در هر دو تقریر آزمایش فارکاس، تفاوت‌های درونی را در دو وضعیت واقعی و خلاف واقع داریم؛ چون دو باکتری متفاوت در دو بدن فرد بالفعل (actual individual) و فرد مفروض وجود دارند، اما من ادعا می‌کنم که در سناریوی فارکاسی گرتلر تفاوت‌هایی محیطی نیز وجود دارد. دلیل من بر تغییر زاویه دید مبتنی است. ما می‌توانیم از زاویه دید سوم شخص به دو جهان ممکن متفاوت، مثلاً دو جهان ممکن W_1 و W_2 نگاه کنیم و نکته‌ای را دریابیم که از زاویه دید اول شخص به راحتی در نمی‌یابیم. از زاویه دید سوم شخص، آن دو جهان در همه جوانب یکسانند، جز اینکه دارای دو شخص‌اند که به لحاظ درونی و فیزیکی بدن‌هایی متفاوت دارند. پس لاجرم آنها دو جهان این‌همان با یکدیگر نیستند و تفاوت‌هایی محیطی نیز میان آن دو وجود خواهد داشت.

جهان‌های ممکن و محیط‌هایی که دارای بدن مبتلا به منتریت هستند، با جهان‌های ممکن و محیط‌هایی که چنین بدنی را ندارند و به جای آن بدنی را دارند که مثلاً دچار تی منتریت است، تفاوت دارند. پس ما در سناریوهای برون‌گرایانه (نظیر آزمایش آرگون یا آرتروز) دو محیط متفاوت را داریم با دو بدن که دست‌کم از لحاظ یک امر درونی (مثل نداشتن آرگون یا داشتن التهاب ران) مشابه و یکسانند، اما در آزمایش‌های فارکاس و نیز آزمایش شبه‌فارکاسی گرتلر، دو محیط ناین‌همان (non-identical) و نیز دو بدن ناین‌همان را می‌بینیم. حال درمی‌یابیم چرا آزمایش‌های اصلی برون‌گرایانه به لحاظ دیالکتیک سودمند هستند و به خوبی می‌توانند علیه درون‌گرایی اقامه شوند، اما آزمایش‌های فارکاسی و شبه‌فارکاسی نمی‌توانند چنین کنند. وقتی درون‌گرا با آزمایش‌های فکری شبه‌برجی یا شبه‌پاتنمی مواجه می‌شود، دو همزاد این‌همان به لحاظ درونی (دست‌کم از حیث امر مربوط به آزمایش نظیر التهاب ران) را در دو محیط ناین‌همان می‌بیند. این دو همزاد، با دو معنای متفاوت مرتبط هستند یا دو حالت ذهنی متفاوت دارند. در اینجا چالش اصلی برون‌گرایی در مقابل درون‌گرا بهتر فهم می‌شود، نسبت به جایی که درون‌گرا با موردی شبه‌فارکاسی مواجه شود که اساساً دو همزاد

به لحاظ درونی (بنابر تصریح فارکاس و گرتلر) و به لحاظ بیرونی (به زعم من) نیز این همان نیستند.

گرتلر ادعا می‌کند که در سناریوی جدید او، تفاوت در محتوای افکار مربوطه (باورهای مربوط به "منتزیت" و "تی منتزیت") فقط از تفاوت در انواع طبیعی ناشی می‌شود و این واقعیت که نوع طبیعی مزبور درون محدوده فضایی پوست شخص متمثل شده و نه بیرون از آن محدوده، ارتباطی با صدق این آزمایش فکری ندارد، ولی به نظر می‌رسد ما باید به ریشه‌های تفرد انواع طبیعی (individuation of natural kinds) توجهی ویژه داشته باشیم. در سناریوی جدید گرتلر، تفاوت‌هایی عینی میان جهان و محیطی که حاوی منتزیت است (هرچند به واسطه بدن شخص زمینی) با جهان و محیطی که حاوی بیماری دیگری بجز منتزیت است (هرچند به واسطه بدن همزاد او در دوقلوی زمین) وجود دارد. پس ما نوع طبیعی منتزیت را روی زمین، به صورتی متفاوت از نوع طبیعی تی منتزیت در دوقلوی زمین، متفرد می‌کنیم؛ چون آنها واقعاً دو نوع متفاوت از مصادیق هستند.

حتی اگر گاهی این انواع طبیعی درون بدن وجود داشته باشند یا محقق گردند، تفرد آنها صرفاً بر اساس یک سری واقعیات درونی یا بدنی نیست. گرتلر باید یک امر بیرونی و کلی را که به واقعیت فراتر از فرد و نه صرفاً به واقعیت مضیق و محدود به بدن یا ذهن آن دو بیمار مربوط است، در نظر بگیرد. آن امر هم این است که نوع طبیعی منتزیت، نوع طبیعی تی منتزیت نیست؛ حتی اگر در برخی جهان‌های ممکن تنها درون بدن یک یا چند فرد محقق گردد. ما برای تفرد نوع طبیعی منتزیت به این نگاه نمی‌کنیم که در یک جهان ممکن خاص آیا آن نوع طبیعی درون بدن بیماری خاص محقق شده یا بیرون از آن؛ بلکه باید به واقعیت فراتر از بدن و ذهن فرد، نگاه کنیم. می‌توان فرض کرد که در برخی جهان‌های ممکن همانند سناریوی گرتلر، نوع طبیعی مزبور تنها درون محدوده پوست فرد و نه بیرون از آن محقق یا متمثل (instantiate) شده باشد، اما همین مصادیق جزئی یا خاص (particular tokens) آن انواع طبیعی نیز به لحاظ متافیزیکی بر مشخصات محیط بیرون از





محدوده پوست شخص وابسته‌اند. ما می‌توانیم این واقعیت را تصدیق کرده و بپذیریم؛ زیرا می‌دانیم که اگر ساختار کلی جهان و محیط در سناریوی گرتر تغییر کرده و با ساختاری دیگر جایگزین شود، این تغییر بر بدن‌ها و نیز باکتری‌های آن دو بیمار تأثیر می‌نهد و آنها دیگر همان بدن‌های پیش از تغییر ساختار جهان را نخواهند داشت.

از سوی دیگر، وقتی او دو بدن متفاوت را با دو نوع طبیعی متفاوت در دو جهان ممکن فرض می‌کند، نمی‌تواند به‌درستی ادعا کند که این جهان‌ها دو جهان این همانند. ما نمی‌توانیم انواع طبیعی را در انزوا و بدون هیچ رابطه یا وابستگی به محیط فیزیکی و واقعیت طبیعی فراتر تلقی کنیم. چه‌بسا برخی باکتری‌ها، بیماری‌ها و بدن‌های متفاوت در جهان‌های ممکن و محیط‌های ناین همان و دارای قواعد، ساختارها، هویات (entities) و اوضاع امور (states of affairs) طبیعی و فیزیکی متفاوت وجود داشته باشند، اما به نظر من این ممکن نیست که باکتری‌ها، بیماری‌ها و بدن‌های متفاوت در جهان‌های ممکن و محیط‌های کاملاً این همان و دارای قواعد، ساختارها، هویات و اوضاع امور طبیعی و فیزیکی کاملاً این همان وجود داشته باشند. هر تغییری درون بدن به برخی قوانین یا علل قریب یا بعید در محیط و واقعیت فراتر از بدن فرد مربوط است.

نقد معیار پنجم (معیار ویژگی معرفتی با دسترسی ویژه)^۱

به نظر می‌رسد جدا از موضوع اینکه آیا واقعاً تلقی تعارض برون‌گرایی و دسترسی ویژه رایج است یا نه، حتی اگر فرض کنیم و مسلم بینگاریم که واقعاً چنین تلقی رایجی وجود دارد، این می‌تواند صرفاً جنبه‌ای ثانویه و عرضی (نه یک ویژگی اساسی و اولیه) نسبت به نظریه برون‌گرایی درباره محتوای ذهنی یا حالات و رویدادهای ذهنی باشد. وقتی می‌خواهیم یک نظریه فلسفی را تعریف کنیم، باید بر جوانب اصلی و ذاتی آن

۱. ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر متمثل کردن آن از سوی S تفاوتی در اینکه چگونه موجودات برای او به نظر می‌رسند، ایجاد کند؛ به گونه‌ای که او را قادر سازد که دسترسی ویژه به این واقعیت داشته باشد که او S را متمثل کرده است.

تمرکز کنیم؛ جوانی که بدون آنها آن نظریه نمی‌تواند به درستی فهمیده شود. مشخصه معرفتی یا پدیداری امور ذهنی، به‌ویژه درباره گرایش‌های گزاره‌ای (Propositional attitudes)، بخش اساسی یا ذاتی نظریه برون‌گرایی درباره محتوای ذهنی نیست. موضوع رابطه میان این نظریه و بحث دسترسی اول‌شخص ویژه ما و این امر که چگونه برون‌گرایی می‌تواند این دسترسی را تبیین کند، امور اصلی نیستند.

نقد معیار ششم (معیار ویژگی خود‌شناسا)^۱

به نظر می‌رسد گرتلر گمان می‌کند که «نفسی» (intrinsic) و «بیرون» (outside) به‌لحاظ مفهومی به یکدیگر وابسته‌اند و ما به مفهومی دیگر نیازمندیم که یکی از این دو را تبیین کند، ولی همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، «نفسی» (صرفاً به‌عنوان ترجمه‌ای فارسی برای «intrinsic») یک واژه فنی با کاربردهای مختلف و مسئله‌ساز در ادبیات فیلسوفان است؛ حال آنکه واژگانی مانند «بیرون» و «درون» یا «بخشی از» یا «جزئی از» چنین نیستند. ما در مقام تبیین، برداشتی عرفی - مبتنی بر عقل سلیم (conventional-commonsensical)، واضح (clear)، شهودی (intuitive) و مفید از بخش یا جزئی از چیزی بودن یا نبودن داریم. حال وقتی می‌خواهیم یک نظریه یا تر را تبیین کنیم، این واژگان واضح بر آن واژگان پیچیده اولویت تبیینی (explanatory priority) دارند.

۲. معیار پیشنهادی

گرتلر در هر کدام از معیارهای قبل، کاستی‌هایی همانند طبقه‌بندی تاریخی اشتباه، پرداختن یا تعهد به امور وجودشناختی نامربوط و نااطلاع‌بخشی را می‌دید. من در اینجا می‌کوشم معیاری جدید معرفی کنم که هیچ‌یک از این سه اشکال را نداشته باشد، اما پیش از معرفی معیار جدید چند نکته مقدماتی مغفول در مسئله گرتلر را بیان می‌کنم:

۱. ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر تمثیل F از سوی S مستلزم وجود هیچ هویت عینی‌ای کاملاً جدا از S نباشد.





۱. تمایزهای فلسفی غالباً به تفاوت‌های واضح در واقعیت مربوط است. از آنجا که ما نمی‌توانیم قانون عدم تناقض را انکار کنیم، می‌دانیم که ادراکات مشترک ما درباره تمایزات، علی‌الاصول و شهوداً (intuitively)، بر تقابل‌های واقعی میان اشیا یا اوضاع امور مربوط است. پس در تمایزهای فلسفی معروفی مانند درونی - بیرونی یا تمایز نفسی - اضافی نیز باید در پی بهترین معیار تمایزبخش باشیم که در واقعیت ریشه دارد. ما نمی‌توانیم ویژگی «درونی برای شناسا» را با ویژگی «بیرونی برای شناسا» این همان بدانیم؛ همان‌طور که نمی‌توانیم ویژگی «نفسی برای شناسا» را با ویژگی «اضافی برای شناسا» این همان محسوب کنیم؛ بنابراین تا زمانی که معیار تمایز را مشخص نکنیم، متوقف نخواهیم شد. فهم کنونی ما از این معیار خطاناپذیر نیست و چه‌بسا در آینده تجدیدنظری به خود ببیند، ولی ما نمی‌توانیم معیار محتمل و در دسترس کنونی‌مان را در آرزوی معیاری که اکنون نامعلوم است و به احتمال در آینده کشف خواهد شد، رها کنیم.

۲. لازم نیست که حتماً در پی تعریفی صریح از آن نوع که گرتلر گمان می‌کند، باشیم. تعریف‌های بازگشتی (recursive definitions) نقشی قابل توجه در منطق، ریاضیات و علوم رایانه دارند. گمان می‌کنم ما می‌توانیم به این فهرست، فلسفه ذهن را نیز بیفزاییم. اگر تعریف بازگشتی مقبولی برای «نفسی برای شناسا» ارائه کنیم، به نظر نمی‌رسد که حضور «نفسی برای شناسا» به‌عنوان یک فراز یا گام استقرایی (inductive step) که در آن معرّف (definiendum) تکرار می‌شود، مشکلی جدی ایجاد کند. پس تکرار معرّف در تعریف با جنبه اطلاع‌بخش آن در تقابل نخواهد بود.

۳. من از معیار بازگشتی خود در ادامه دفاع می‌کنم. چه‌بسا بسیاری آن را نپذیرند، ولی در هر حال، باید توجه داشت که اگر کسی فرض کند که معیار مطلوب برای «نفسی برای شناسا»، افزون بر شروط هنجاری ما باید لزوماً شروط توصیفی - تاریخی پیچیده‌ای مانند سازگاری با آرای امثال دکارت، پاتنم و برج را نیز برآورده کند، شاید جست‌وجوی معیاری لازم و کافی بهترین گزینه نباشد. به نظر می‌رسد در برابر، ما می‌توانیم به جای شروط کافی و لازم به‌لحاظ هنجاری و توصیفی، صرفاً در پی

شباهت‌هایی خانوادگی (Family resemblance) باشیم که برای فهم دغدغه‌ها، ایده‌ها، استدلال‌ها و خلأهای اصلی در مناقشه فلسفی درون‌گرایی - برون‌گرایی کافی باشد. همچنین حتی اگر معیار جدیدی که من پیش می‌کشم، مقبول برخی واقع نشود، باز هم نقد اصلی این مقاله بر گرتلر وارد است. نقد اصلی پیش‌فرض اصلی گرتلر این بود که هیچ ضرورتی وجود ندارد که برای فهم و همچنین پیش‌برد مناقشه فلسفی درون‌گرایی - برون‌گرایی، تعریفی همه‌پسند از «ویژگی نفسی برای شناسا» وجود داشته باشد؛ زیرا تعریف‌هایی وجود دارند که به این اصطلاح متمسک نمی‌شوند، بلکه به مفاهیم بدیل روی می‌آورند و همچنین می‌توان از طریق نمونه‌ها و مثال‌هایی مانند آرتروز، به شباهت‌هایی خانوادگی میان دو گروه رقیب پی برد. حال معیار جدید را معرفی می‌کنم و با سنج‌های گوناگونی که گرتلر پیش کشید، آن را می‌آزمایم.

معیار بازگشتی

ویژگی F برای شخص S، نفسی است، اگر و تنها اگر (الف) F یک ویژگی غیرربطی S باشد یا (ب) F یک ویژگی ربطی میان S و خودش باشد یا (ج) F یک ویژگی ربطی میان S و بخش‌های فیزیکی‌اش باشد یا (د) F یک ویژگی ربطی میان S و حالات غیرفیزیکی‌اش باشد که به‌لحاظ تقویم خویش نفسی‌اند.

بر اساس این تعریف بازگشتی، قضیه پایه که معرّف «نفسی برای شناسا» در آن تکرار نمی‌شود، این است:

«ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر (الف) F یک ویژگی غیرربطی S باشد یا (ب) F یک ویژگی ربطی میان S و خودش باشد یا (ج) F یک ویژگی ربطی میان S و بخش‌های فیزیکی‌اش باشد».

فراز یا گام استقرایی که معرّف در آن تکرار می‌شود، این است: «F یک ویژگی ربطی میان S و حالات غیرفیزیکی‌اش باشد که به‌لحاظ تقویم خویش نفسی‌اند».

چه‌بسا نخست به نظر برسد که این معیار دوری (circular) است؛ چون معرّف آشکارا در معرّف حضور دارد، ولی قضیه پایه، یک ورودی یا مدخل غیردوری ارائه می‌دهد





که عبارت است از یک زوج که در آن از یک سو S یا شخص وجود دارد و از سوی دیگر، «حالات» او که اساساً به لحاظ تقویم هویتی نفسی اند.

به نظر می‌رسد این تعریف بازگشتی می‌تواند با توجه به بستار (closure) قضیه پایه‌اش تحت روابط یا نسبت‌های استفاده‌شده در بازگشت مزبور به یک تعریف صریح تبدیل شود.^۱ درست است که ویژگی نفسی برای شناسا در معرف و معرف حضور دارد، ولی با توجه به توضیحاتی که در قضیه پایه معرف برای ویژگی نفسی داده می‌شود، نمی‌توان تعریف را دوری و باطل تلقی کرد.

بی‌گمان ویژگی‌های غیررابطی (Non-relational) ما مثل جرم ما برای ما نفسی هستند، اما ویژگی‌های رابطی ما باید نسبت به شخص (subject) یا خود (self) ما یا نسبت به بخش‌ها یا حالات ما رابطی باشند تا بتوانند نفسی تلقی شوند؛ برای مثال، فرض کنید من می‌گویم «من باور دارم که خودم را دوست دارم» یا «من باور دارم که من وجود دارم». این ویژگی رابطی بر رابطه‌ای میان من به‌عنوان یک متکلم با شخص یا خود من وابسته است. پس این دو باور ویژگی‌های رابطی و نفسی من هستند؛ مثلاً برای یک ویژگی رابطی میان شخص S و بخش‌ها یا اجزای فیزیکی‌اش، من می‌توانم بگویم «من باور دارم که من دست دارم». این رابطه‌ای میان شخص و اجزا یا بخش‌های فیزیکی‌اش مثل دست است. این باور رابطی و برای من نفسی است؛ برای نمونه برای ویژگی رابطی میان S و حالات غیرفیزیکی‌اش می‌توانیم این باور را مثال بزنیم؛ وقتی که می‌گویم «من باور دارم که من درد دارم». یک دوگانه‌انگار (درون‌گرا یا برون‌گرا) می‌تواند بگوید که درد یک جزء یا بخشی فیزیکی از من نیست، ولی به یقین او می‌تواند بپذیرد که درد یکی از حالات ذهنی (و احتمالاً غیرفیزیکی) من است. در این مثال نیز با یک ویژگی نفسی و درعین حال رابطی مواجه می‌شویم.

بدین ترتیب، بر اساس معیار بازگشتی فوق، وقتی کسی می‌گوید که «من باور دارم

۱. برای اطلاع از نکته‌های منطقی - ریاضیاتی درباره نقش نظریه مجموعه (set theory) در تبدیل یک تعریف بازگشتی به یک تعریف صریح نک: John L. Pollock, 1990: p. 40.

که رانم دچار آرتروز شده»، درون گرا می تواند با توجه به معیار بازگشتی، این عبارت را درون گرایانه و برون گرا آن را برون گرایانه تفسیر کند. درون گرا می تواند استدلال کند که باور ابراز شده با این جمله، به لحاظ تقوم، برای او نفسی است؛ چون یک ویژگی ربطی میان او و تصویر و حالت ذهنی درباره معنای واژه «آرتروز» است. برون گرا نیز می تواند به ما بگوید که این باور به لحاظ تقوم، برای او اضافی است؛ زیرا این باور یک ویژگی ربطی میان او با مصداق یا مرجع (referent) واژه «آرتروز» است که تفردی غیر فرد گرایانه (فرا تر از S، حالات یا بخش های فیزیکی) دارد.

یکی از مزایای این معیار بازگشتی، این است که به لحاظ وجود شناختی خنثی است، از این جهت که با دو واژه «بخش» (part) و «حالت» (state) به ایده هر دو گروه فیزیکی است و آنتی فیزیکی است اشاره دارد. یک دو گانه انگار دکارتی، طبق تلقی رایج، علی الاصول نمی پذیرد که ویژگی های فکر ما به بخش های فیزیکی یا فضایی ما ربط دارد؛ در مقابل، او باور دارد که افکار ما بر خود غیر مادی ما وابسته است و خود هیچ بخش فیزیکی یا مکانی ندارد، اما روشن است که می تواند حالت یا حالاتی داشته باشد. حال اگر مطابق تفسیر رایج از دکارت، طرفداران نظریه دکارتی بپذیرند که ویژگی های فکر (مثل فکر کردن به اینکه «آب تشنگی را رفع می کند») بر S یا بخش ها یا حالات او وابسته است، بر اساس این معیار بازگشتی، دکارت یا مدافع او را به درستی درون گرا تلقی کرده ایم.

همچنین بر اساس این معیار، می توان به درستی برون گرایی اجتماعی یا برجی را به مثابه برون گرایی در نظر گرفت؛ زیرا بر اساس تعریف برج، نظریه برون گرایی او بیان می دارد که ماهیات ذهنی بسیاری از حالات و رویدادهای ذهنی یک فرد برای تفرّد خویش بر محیط های فیزیکی و اجتماعی آن فرد وابسته اند. پس این ویژگی های فکر (مثل ویژگی های باور)، برای تفرّد خویش، صرفاً بر ویژگی های نفسی S وابسته نیستند، بلکه تا حدودی بر محیط های فیزیکی و اجتماعی فرا تر از او نیز وابسته اند.

این معیار به ما می گوید وقتی می خواهیم دریابیم که سخن اصلی درون گرایی درباره محتوای ذهنی یا حالات و رویدادهای ذهنی نظیر باور چیست، باید بر ویژگی های غیر ربطی شخص یا ویژگی هایی که نسبت به او ربطی است یا ویژگی هایی که نسبت به





بخش‌ها یا حالات نفسی او ربطی است، تمرکز کنیم. همچنین وقتی می‌خواهیم بفهمیم که لب کلام برون‌گرایی مزبور چیست، باید به ویژگی‌های محیطی که به واقعیت فراتر یا موسع مربوطند، توجه کرد. واقعیت مزبور از ویژگی‌های غیرربطی شخص یا ویژگی‌هایی ربطی نسبت به او یا بخش‌ها یا حالات نفسی او فراتر است. پس ما با توجه به این معیار بازگشتی درمی‌یابیم که مرز در مناقشه برون‌گرایی - درون‌گرایی در فلسفه ذهن چیست و این مناقشه چه معنایی دارد.

چه‌بسا برخی درون‌گرایان فیزیکیالیست بگویند که تمرکزهای اصلی در مقام تعریف ویژگی‌های نفسی شناسا باید بر روی بخش‌های درونی بدن و نه حالات به فرض غیرمادی شخص باشد. از آن سو، شاید برخی درون‌گرایان ضد فیزیکیالیست ترجیح دهند که این ویژگی‌های فکر را به عنوان حالات غیرمادی شخص در نظر بگیرند، نه به مثابه بخش‌های بدنی یا فیزیکی او. شاید یک درون‌گرای فیزیکیالیست چنین رأیی داشته باشد که برای هدف فهم برخی حالات و رویدادهای ذهنی مانند باور، تمرکز اصلی باید افزون بر جنبه‌های درونی، به محیط فیزیکی و نه محیط اجتماعی (غیر فیزیکی) معطوف باشد. در مقابل، برخی برون‌گرایان ضد فیزیکیالیست می‌گویند که محیط‌هایی که در تفرد ویژگی‌های فکر مهم و مؤثرند، صرفاً محیط فیزیکی نیستند، بلکه محیط غیر فیزیکی اجتماعی نیز در این میان دخیل است، ولی به هر صورت، این اختلافات ظریف و میان‌گروهی برای معیار بازگشتی مسئله‌ساز نیست.

۳. معیار غیربازگشتی برج

برج در توضیحاتش معیار جدید غیربازگشتی برای ویژگی‌های نفسی (intrinsic) معرفی کرده است. من در اینجا تبیین او را نقل می‌کنم و اندکی توضیح می‌دهم. به نظر برج، ویژگی‌های نفسی (intrinsic) را می‌توان با توجه به این موارد به خوبی تبیین کرد:

ویژگی‌های یک بخش از بدن یا یک رویداد فیزیکی در محدوده بدن؛ روابط بخش‌های بدن با یکدیگر و ویژگی‌های فیزیکی بخش‌های بدن و رویدادهای فیزیکی درون محدوده بدن.

روابط میان شخص و فقط خودش (بدون اینکه در رابطه شخص با خودش چیز دیگری از خارج، مثلاً یک شیء دیگر وجود داشته باشد).

باورهای بازنمودی صادق شخص درباره بدن خودش، بخش‌های بدنش، رویدادهای بدنی‌اش و درباره ویژگی‌های اینها (اساساً باورهای غیرصادق بر رابطه میان شخص و هیچ چیزی مبتنی نیستند).

روابط میان شخص و حالات ذهنی خودش (مانند درد داشتن یا احساس درد).

بدین ترتیب، یک درون‌گرا مدعی خواهد بود که حالات ذهنی نظیر باور بر فهرست ویژگی‌های بالا مبتنی است؛ حال آنکه یک برون‌گرا برخلاف درون‌گرا مدعی خواهد بود که این حالات بر ویژگی‌های بالا مبتنی نیست. همان‌طور که دیده می‌شود هیچ امر دوزی (circular) یا بازگشتی (recursive) در این تبیین برج نیست و واژه نفسی (intrinsic) اساساً در تعریف تکرار نشده است. همچنین روشن است که بر اساس این تبیین، به درستی پیش‌فرض گرفته شده است که تمایز ربطی - غیرربطی کاملاً با تمایز نفسی (intrinsic) - غیرنفسی (extrinsic) منطبق نیست و مواردی از ویژگی‌های نفسی و درعین حال ربطی (relational) وجود دارد.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد که معیار بازگشتی که من برای مفهوم «نفسی برای شناسا» ارائه دادم و همچنین معیار غیربازگشتی برج، سه مشکل قبلی ارائه‌شده از سوی گرتلر (طبقه‌بندی توصیفی - تاریخی اشتباه، پرداختن یا تعهد به مسائل وجودشناختی نامربوط و نااطلاع بخشی) را ندارد. گرتلر کوشید این اشکالات را سد راه معیارهای فیزیکی، فیزیکی فضایی، فضایی، معرفتی و شناسا معرفی کند و نجات مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی درباره محتوای ذهنی را بر یافتن معیاری که این مشکلات را ندارد، مبتنی سازد. صرف نظر از موفقیت کوشش او در نقد معیارهای مزبور، من و برج کوشیدیم معیاری جدید ارائه دهیم که بتواند از آن موانع مفهومی عبور کند؛ بدین معنا که به لحاظ تاریخی - توصیفی، دیدگاه‌های شاخص را درست طبقه‌بندی کند، تعهدات



وجودشناختی نامربوط نداشته باشد و همچنین اطلاع‌بخش باشد. افزون بر آن نقدهایی اساسی نسبت به پیش فرض گرتلر و نیز نقدهایی روش‌شناختی نسبت به فرایند طرح و پیش‌روی مسئله‌ی او مطرح کردم. پس برخلاف نظر گرتلر، می‌توانیم نتیجه بگیریم که مناقشه برون‌گرایی - درون‌گرایی (به‌ویژه وقتی که منظور ضدفردگرایی - فردگرایی باشد) در فلسفه ذهن همچنان مناقشه‌ای زنده، تأثیرگذار و معنادار خواهد بود.



نظر
صدر

کتابنامه

1. Burge, Tyler (1979), "individualism and the Mental," in P. French, T. H. Uehling, and H. K. Wettstein (eds.), *Midwest Studies in Philosophy*, 4 Minneapolis: Minn; University of Minnesota Press.
2. _____ (1986a). "Individualism and Psychology," *Philosophical Review*, No. 45.
3. _____ (1986b), "Intellectual Norms and Foundations of Mind," *Journal of Philosophy*, No. 83.
4. _____ (1986c), "Cartesian Error and the Objectivity of Perception," In P. Pettit and J. McDowell (ed.), *Subject, Thought, and Context*, Oxford: Oxford University Press.
5. _____ (2003), "Descartes, Bare Concepts, and Anti-Individualism: Reply to Normore," In Hahn, M. and B. Ramberg (2003) *Reflections and Replies: Essays on the Philosophy of Tyler Burge* (MIT Press), Psychology and the Environment: Reply to Chomsky," in Martin Hahn and Bjorn Ramberg (eds.), *Reflections and Replies*, London: MIT Press.
6. _____ (2007), *Foundations of Mind*, Oxford: Clarendon Press.
7. Gertler, Brie (2012), "understanding the Internalism-Externalism debate: what is the boundary of the thinker?," *Philosophical Perspectives*, No. 26.
8. Farkas, Katlin (2003), "What is Externalism," *Philosophical Studies*, No. 112.
9. Liu, JeeLoo (2002), "Physical Externalism and Social Externalism: Are They Really Compatible?" *Journal of Philosophical Research*, 2001.
10. Donnellan, Keith (2003), "Burge Thought Experiments," in Martin Hahn and Bjorn Ramberg (eds.), *Reflections and Replies*, London: MIT Press.
11. Wilson, R. A (1995), "Cartesian Psychology and Physical Minds," Cambridge: Cambridge University Press.



نظر
صدر

باسخ به مسئله گرتلر درباره معیار درون گرایی = بدون گرایی...

12. Pollock, John L. (1990), "technical methods in philosophy," Boulder:
Westview Press.
13. Sider, Theodore (1996), "Intrinsic Properties," *Philosophical Studies*, No. 83.



۱۲۶

نظر

صدر

سال بیست و سوم، شماره چهارم (پیاپی ۹۲)، زمستان ۱۳۹۷